

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

جلسه ۱۱۵ دعای ۲۰ (مکارم الاخلاق)

جلسه ۳۹۳ شرح دعای صحیفہ سجادیہ

۱۴۰۳/۰۸/۱۴

- مروری بر مطالب گذشته
- «وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ»
- معنا و مفهوم صدق در هدایت
- 1. مواجهه صادقانه با دین
- 2. مواجهه صادقانه با دیگران، در موضع هدایت
- «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ»
- آثار و آفات وسعت زیاد در زندگی
- وسعت از منظر جلوه‌های زیست مادی
- آفات وسعت در زندگی، از منظر روایات
- مشیت الهی در نداشتن‌ها
- درخشش نیروهای حزب‌الله در تحولات منطقه

کننده حیات طیبه است. نکته نخست «و تَوَجِّنِي بِالْكَفَايَةِ» درخواست کفایت است، که

یعنی تاج کفایت را بر سر من بگذار، یک چنین درخواستی است که توضیح و اهمیت و جایگاهی که دارد برای شما گذشت. انسان برسد به این نقطه که از نظر باطنی، فکری و روانی در موقفی قرار گرفته باشد که خدای متعال را برای خودش کافی بداند. تحت نام کافی پروردگار متعال تربیت بشود «هو الکافی» و ورد زبانش این باشد که حسبی الله

و کفی، خدای متعال برای من کافی است. احساس احتیاج به احدی در این عالم نداشته باشد بلکه استغناء داشته باشد. این یکی از جلوه‌های برجسته تربیت توحیدی است. در ضمن آن عرض کردیم این درخواست هم هست که خدایا آنچه که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ردالمحمد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجِّنِي بِالْكَفَايَةِ، وَ سُمْنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ، وَ هَبْ لِي صَدَقَ الْهُدَايَةِ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَ أَمْتَحِنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَ لَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.»^۱

مروری بر مطالب گذشته

به توفیق الهی در شرح مضامین دعای نورانی مکارم اخلاق صحیفه مبارکه سجادیه رسیدیم به این قطعه پرنور که در این قطعه بعد از درخواست صلوات، هفت خواسته وجود دارد که تأمین ۱ فرازی از دعای بیستم صحیفه مبارکه سجادیه

آبروی من را حفظ می‌کند و زندگی عادی من را به جریان می‌اندازد و من را نسبت به دیگران بی‌نیاز می‌کند روزی‌ام کن. این نکته اول.

مطلب دوم فرمود: «وَسُئِنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ» من را در مسیر ولایت و مدیریت شایسته قرار بده، که آنچه که از سمت من مربوط می‌شود به برنامه‌ریزی و طراحی و تدبیر، این به صورتی شایسته، خردمندانه، عقلانی، مبتنی بر دانش و علم و با استفاده از تجربه دیگران به بهترین شکل انجام بشود. این هم درخواست دوم است و در توضیحی که عرض کردیم معلوم شد که همه ما به نحوی این ولایت را داریم. بعضی‌ها دایره ولایت‌شان شخصی است، بعضی‌ها دایره ولایت‌شان خانوادگی است، برخی دایره ولایت‌شان

اجتماعی است. آن‌هایی که دایره ولایت‌شان اجتماعی است، یعنی دارای مدیریت اجتماعی هستند، گاهی در یک محدوده کوچکی است، گاهی دارای گستره بزرگی است، با تمام مراتب و اهمیتی که هست. این کلمه حُسن ولایت مطلب اساسی است. هر جا تحت مدیریت ما و ولایت ما قرار گرفت باید آن جا را ما بتوانیم خوب از آب در بیاوریم و این هم مستلزم عقلانیت است، علم است نسبت به موضوع و تجربه است، بهره‌مندی از تجارب دیگران است و البته مجاهدت و اهتمام به اضافه‌ی هنرمندی. چون کلمه حُسن به کار رفته است یعنی یک مدیریت زیبا و هنرمندانه‌ای هم به دست بیاید که حالا این کلمه حُسن این جا یک دلالت‌های لطیفی

با محبت و لطافت و شفقت است. وقتی درخواست این خصوصیت را دارد می‌گوییم «هب لی» و امثال این‌ها «هب لنا»، «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۵ آن جا هم از همین تعبیر استفاده شده است.

من یک وقت به دوستان عزیز عرض کردم معمولاً درخواست‌های خانوادگی در باره نسل، ذریه، در باره به‌زیستی خانواده، کیفیت فضای خانوادگی مخصوصاً در ارتباط با عطای فرزند، این‌ها عمدتاً با کلیدواژه «هب» می‌باشد. «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۶ یا «هَبْ لِي

هم در جای خودش دارد. پس این هم شد مطلب دوم.

«وَ هَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ»

اما مطلب سوم که بحث امشب ما است؛ «وَ هَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ». معمولاً ما چیزهایی را که با کلمه «هب» از خدای متعال می‌خواهیم «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»^۲ برای شما مشهور است، در دعاهای قرآنی می‌باشد «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»^۳، «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»^۴ این‌هایی که ما با کلیدواژه «هب» درخواست می‌کنیم در واقع از خدای متعال می‌خواهیم به ما هبه کند، این یک عطای همراه

۲ آیه ۸ سوره مبارکه آل عمران

۳ همان

۴ آیه ۳۸ سوره مبارکه آل عمران

۵ آیه ۷۴ سوره مبارکه فرقان

۶ همان

رحمت هدایت خاص است. چون تو وهاب هستی من از تو چی می‌خواهم؟ هبه‌ی رحمت می‌خواهم. این رحمت بعد از چی گفته شده است؟ بعد از «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»^{۱۰} است که ما گرفتار زیغ بعد الهدایه، یعنی گمراهی بعد از هدایت نشویم. یعنی چی؟ یعنی دوام هدایت را خواستیم، این که جا که می‌گوییم «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» به حسب سیاق آیه، رحمت خاص است. ولو مناسب حال هر کسی، آن نیاز ویژه اوست، اما از ترکیب آیه استفاده می‌شود که این هدایت ویژه‌ای است که ما این هدایت را برای خودمان از جانب خدای متعال می‌خواهیم. «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^{۱۱}. بنابراین

۱۰ آیه ۸ سوره مبارکه آل عمران
 ۱۱ آیه ۸ سوره مبارکه آل عمران

مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»^۷ البته باز در آن آیه مشهور که شما به عنوان دعا می‌خوانید «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»^۸ این مطلق است، ولی باز فضای آن خیلی لطیف است، از «مَنْ لَدُنْكَ» خیلی لطیفش می‌کند یعنی از نزد خودت من رحمت می‌خواهم. «رَحْمَةً» هم این جا به صورت عام قرار داده شده که هر کسی مناسب حال خودش باشد. این رحمت برای هر کسی مناسب حال اوست که چه باشد، «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۹ البته خاطر‌تان باشد این جا به حسب سیاق آیه این «هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»، این

۷ آیه ۳۸ سوره مبارکه آل عمران
 ۸ آیه ۸ سوره مبارکه آل عمران
 ۹ آیه ۸ سوره مبارکه آل عمران

این جا هم چون باب هدایت است باز کلمه «هب» این جا آمده است، یعنی درخواستش با این کلیدواژه است که عرض کردیم مقارن لطافت و شفقت و محبت است. هدایت را داریم برای خودمان درخواست می‌کنیم، اما در ارتباط با این هدایت، صدق را، معجون صدق الهدایه را داریم از حضرت حق تبارک و تعالی می‌خواهیم.

۱. مواجهه صادقانه با دین

بنابراین مراد از صدق در هدایت چیست؟ دو احتمال هست. احتمال نخست این است که بگوییم خدایا به من این توفیق را بده که من در برابر هدایتی که از سمت تو و از سوی تو متوجه من می‌شود من با آن صادقانه برخورد کنم. این یک معنا است. «هَبْ لِي صِدْقًا

این جا هم چون باب هدایت است باز کلمه «هب» این جا آمده است، یعنی درخواستش با این کلیدواژه است که عرض کردیم مقارن لطافت و شفقت و محبت است.

معنا و مفهوم صدق در هدایت

«هب لی» به من بده، لطف کن، چی را به من بده؟ «صدق الهدایه» صدق در هدایت یعنی چی؟ «هب لی صدق الهدایه» ببینید این جا دو کلیدواژه شما دارید؛ یکی صدق است، یکی هدایت است. این‌ها با همدیگر ترکیب شده است. صدق برای همه ما شناخته شده است، به معنای همان راستی است، هماهنگی با باطن، هماهنگی با حقیقت، این از آن تعبیر می‌شود به صدق، نقطه مقابلش کذب و

الْهُدَايَةَ یعنی صدق من در برابر هدایتی که از جانب تو به سوی من می‌آید و متوجه من می‌شود. یعنی من در برابر احکام دین، احکام شریعت، مواعظ اولیاء، آنچه که از جانب انبیاء، پیامبر اعظم، ائمه هدی (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) رسیده است، آنچه که با وساطت علمای دین این هدایت‌ها متوجه من شده است، در صدر آنچه که از قرآن کریم متوجه من می‌شود برای هدایت، از سمت علمای ربانی هدایت تو برای من بازخوانی می‌شود، مواجهه من مواجهه صادقانه باشد. چون خیلی از ماها در برابر هدایت الهی به جلوه نبوی، به جلوه علوی، به جلوه اهل بیت (علیهم‌السلام)، به جلوه علمایی، به جلوه قرآنی، خیلی از ماها مواجهه‌مان مواجهه صادقانه نیست.

یعنی چی مواجهه صادقانه نیست؟ یعنی «**تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَفُرُ بِبَعْضٍ**»^{۱۲}، بینیم کجا به نفع ما است، بنابراین این مواجهه منافقانه است. این که بینیم هر جا که به نفع ما است، ما این را قبول کنیم، هر جایی دیدیم نه، این به ضرر ما است، البته تشخیص نفع و ضرر مادی به حسب ظاهر، **وَالْأَ هِدَايَتِ** که هیچ وقت به ضرر نیست، این را فعلاً می‌گذارد کنار. این مواجهه، مواجهه منافقانه است با دین.

خیلی از ماها ممکن است با یک مربی الهی هم همین برخورد را بکنیم، یعنی صرفاً می‌خواهیم آن جلوه ظاهری این هدایت را داشته باشیم اما بنایی بر عمل نداریم، اصلاً بنا نداشته باشد عمل کند. این مواجهه، مواجهه‌ای است که

ممکن است این نقش مجدد خیلی دایره‌اش محدود باشد، ممکن است دایره‌اش وسیع‌تر باشد. موضع من در آن جایی که در مقام هدایت دیگران هستم، دارم دیگران را نسبت به راه درست هدایت می‌کنم، مواجهه من صادقانه باشد. آن جا من جایگاهم جایگاه مهدی بود، قرین صدق، این جا جایگاه من جایگاه هادی است، قرین صدق باشد. صادقانه باشد. اگر نسبت به فرزندم نقش هدایتی دارم صادق باشم. نسبت به دوستم صادق باشم، نسبت به شاگردهایم؛ معلم است، مربی است یک تعدادی شاگرد دارد، در برابر آنها صدق داشته باشد، تا برود آن کسانی که نقش‌های هدایتی خیلی فراخ‌تر و وسیع‌تری دارند. در جایگاه تبلیغ هستند، در لباس ماها

در آن نفاق است، بنابراین ما رفتیم به محضر قرآن، اما رفتن ما رفتن صادقانه‌ای نیست، ما با این هدایت مواجهه صادقانه‌ای نداریم. چنان که با آن مربی الهی، چنان که در برابر فرامین حق، در برابر آیات قرآن و امثال این‌ها مواجهه صادقانه‌ای نداریم، پس این یک معنا است.

۲. مواجهه صادقانه با دیگران، در موضع هدایت

و اما معنای دوم؛ «هَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ» آن جایی است که من خودم در برابر دیگران نقش هدایتی دارم، آن جا صادق باشم، این به معنای دوم است. «هَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ» یعنی جایی که نقش من به هر شکلی نسبت به دیگران نقش هدایتی است،

عاملین عارفین که اوحدی از
 علما هستند و هادیان خلق،
 بقیه باید زبان‌شان را ببندند،
 چون اعم اغلب چیزی را که
 می‌گویند به شکل کامل به
 آن عمل نکردند یا از عهده‌اش
 بر نمی‌آیند. بنابراین چگونه آن
 را تلطیفش کنیم، تلطیفش به
 این است که بگوییم بناء بر
 عمل کردن دارند، ملاحظه
 فرمودید. یعنی من اگر در
 مقام هدایت دیگران برآمدم
 بنا دارم بر آنچه که به دیگران
 می‌گویم واقعاً عمل کنم، در
 این جهت صادق باشم، حالا
 یک جایی موفق می‌شوم،
 یک جاهایی هم ممکن است
 مثلاً توفیق در عمل پیدا نکنم.
 «هَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ»
 این جا به این معنا می‌شود.
 یکی عمل است، یکی هم
 خود نیت است، نیت من در
 مواجهه با دیگران، در مقام

هستند، در نقش امام جماعت
 هستند، امام جمعه هستند، این
 خیلی دایره هدایتی‌اش فراخ‌تر
 است. تا یک کسانی که باز
 از این هم ممکن است نقش
 هدایتی‌شان گسترده‌تر باشد.

می‌گوید «هَبْ لِي صِدْقَ
 الْهَدَايَةِ» هر جا من در موضع
 هدایت دیگران هستم کار
 هدایت خودم را در باره آن‌ها
 با صدق همراه کن، من صادق
 باشم. حالا یعنی چی که
 صادق باشم؟ یعنی خودم عمل
 کرده باشم. یعنی چیزی را که
 خودم عمل نمی‌کنم به دیگران
 نگویم. لطیف‌ترش این است،
 چون یک کسی گفت اگر
 این چنین باشد تمام زبان‌ها
 بسته می‌شود. اگر «هَبْ لِي
 صِدْقَ الْهَدَايَةِ» به این معنا
 باشد که حتماً طرف خودش
 عامل باشد، غیر از معصومین
 (علیهم‌السلام) و غیر از علمای

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...»^{۱۳} انبیاء هم همه‌شان آمدند گفتند ما از شما چیزی نمی‌خواهیم که، گفت من به جیب شما طمعی ندارم که، این طور نیست که من آمدم شما را هدایت کنم تا از شما بخواهم بهره‌ای بردارم، نه، من خالص هستم، ناصح امین، من خیرخواه شما هستم، در کار هدایت شما هم امین هستم. در پیامی که از سوی خدای متعال آوردم هیچ دخل و تصرفی نمی‌کنم، عین آن را به شما می‌رسانم، امین هستم، ناصح هستم، یعنی خیر شما را می‌خواهم، دنبال منافع مادی و کسب آبرو و جایگاه و منصب و امثال این‌ها برای خودم نیستم. چقدر این نیت تمیز است، این می‌شود صدق الهدایه به معنای دوم.

هدایت دیگران، نیت خدایی باشد، خالص باشد، تمیز باشد.

خیلی‌ها قیافه‌شان برای دیگران قیافه هادی است اما در باطن قصد هدایت آن‌ها را ندارند، از این طریق می‌خواهند برای خودشان آبرویی درست کنند، جایگاهی، منصبی، پولی گیرشان بیاید، منافع مادی گیرشان بیاید، می‌خواهند از دیگران سوء استفاده کنند، ظاهرش چیست؟ ظاهرش ظاهر هدایت است. ولی باطن نفاق محض است. در این صدق وجود ندارد.

پس صدق این جا دو شاخص پیدا می‌کند؛ یک: صدق عملی، یعنی شخص به آنچه که می‌گوید خودش عمل نکند یا با آن توضیحی که دادیم قصد جدی برای عمل داشته باشد. دوم: خالص باشد.

باشیم و فلان، خیلی پول زیادی در اختیار ما باشد، خیلی از این‌ها اصلاً جزء آرزوهای تقریباً عمومی است. یعنی عموم مردم، صدی نود این آرزوی‌شان است، بررسی می‌گویند ما آرزوی وسعت داریم. پس این می‌شود جزء خواسته‌های طبیعی آدم‌ها، نمی‌گوییم خواسته فطری، خواسته طبیعی آدم‌ها است. احساس می‌کنند در وسعت باشند آرامش دارند، راحت زندگی می‌کنند و یک مقدار هم بعضی‌ها در باطن‌شان احساس می‌کنند اگر وسعت داشته باشند می‌توانند کار خیر بکنند که البته خیلی وقت‌ها این پوشش است، این واقعی نیست، می‌گویند بله ما داشته باشیم تا دست دیگران را بگیریم، گره از کار دیگران باز کنیم، پس جزء خواسته عمومی است.

پس بخوانید چه چیزهایی شد؟ یک: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّعْنِي بِالْكَفَايَةِ»، دو: «وَسَمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ»، سه: «وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ».

«وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ»

و اما مطلب چهارم؛ «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ» خیلی مطلب عالی است. «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ» سعه یعنی وسع، وسعت، دارایی، امکانات، ابزارهای زندگی، ماشین و خانه و ثروت و مال و... حتی ریاست و منصب و جایگاه و این‌ها می‌آید داخل کلمه سعه می‌شود.

بینید نوعاً ماها دوست داریم که زندگی ما وسعت داشته باشد. خانه‌مان وسیع باشد، مرکب‌مان مرتب و برجسته و خوب باشد، جایگاه اجتماعی‌مان، ریاست داشته

وسعت، با داشتن، با امکانات آزمایش نکن. این آزمایش یک نکته دقیقی در آن هست، یعنی من گمراه نشوم. بیایی به من امکانات بدهی، دست من باز بشود، دست من به پول زیاد برسد، دست من به امکانات مادی فراوان برسد، ولی از طرفی من ظرفیت این داشتن را نداشته باشم. آن وقت این وسعت به جای این که برای من خوشبختی بیاورد، برای من تولید نکبت و بدبختی می‌کند. کم نیستند انسان‌هایی که بدبخت هستند و زندگی‌شان پر از نکبت است به خاطر داشتن زیاد، چرا؟ چون ظرفیت آن را ندارند. هر داشتنی، هر بهره‌مندی، وقتی به نفع ما است و برای ما خوشبختی می‌آورد که ما ظرفیت آن را داشته باشیم. اگر ظرفیت آن را نداشته باشیم یا

چون این مسأله خواسته طبیعی عمومی انسان‌ها است، امام (علیه‌الصلوة والسلام) این جا بعد از آن سه درخواست عالی این خواسته شما را در پیشگاه خدای متعال می‌آورد مشروط می‌کند. این که خواسته همه است، دعای همه است، این دعا چون خواسته عمومی است، در لسان دعای حکیم کامل جامعی مثل امام سجاد (علیه‌الصلوة والسلام) وقتی در اختیار آن حضرت قرار می‌گیرد توجه می‌کند به این خواسته عمومی. پس این خواسته عمومی اگر در باره مردم اجابت بشود ولی ظرفیت وجود نداشته باشد، این به جای این که به نفع آن‌ها باشد حتماً به ضرر آن‌ها است. لذا این جا از کلیدواژه فتنه استفاده شده و آن این است «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ»؛ خدایا من را با

ظرفیت ما کم باشد، آن داشتن به نفع ما نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند هر چیزی را ما داشته باشیم به نفع ما است.

آثار و آفات وسعت زیاد در زندگی

تفتنی» معنایش این است. ما در ترجمه اول می‌گوییم من را با داشتن امتحان نکن. این معنایش همین است. امتحان نکن یعنی من گرفتار گمراهی نشوم. این گمراهی چه چیزهایی هست؟ وسعت چه فتنه‌ای است برای آدمی که ظرفیت ندارد؟ یعنی خدایا اگر خواستی به من بدهی اول به من وسعت روح بده، وسعت روان بده، وسعت فکر بده، بعد به من مال وسیع بده که با آن ظرفیت، من این امکانات، این جایگاه، این وسعت به منزله آبرو، جایگاه اجتماعی، منصب و امثال این‌ها وقتی آمد در ساحت شخصیت من، سوار بر من نشود، بلکه من سوار آن باشم. خیلی‌ها که دارند، اگر بخواهید پرده برود کنار، شخصیت آن‌ها را ببینید،

این جا امام (علیه‌السلام) دارند یادآوری می‌کنند که من وسعت را می‌خواهم ولی وسعت سعادت‌آفرین را می‌خواهم نه وسعت قرین بدبختی و نکبت. در حالی که هر وسعت و هر داشتنی الزاماً سعادت‌بخش نیست. این هم می‌شود درخواست چهارم.

«وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ». این جا از کلمه فتنه استفاده شده است. این «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ» یعنی «لا تضلني بالغناء»، یعنی با ثروت، با داشتن، با امکانات من را گمراهم نکنی. این «لا

این الان از آن منتفع نیست، این لحظه به لحظه دارد سقوط می‌کند و کاش این را نداشت، چون الان با داشتن این دائم دارد شخصیت او می‌ریزد. کسی که به خاطر داشتن مثلاً یک امکانات مادی این چنین خودش را گم می‌کند، یعنی گرفتار فخر و تکبر می‌شود. قرآن کریم این جا دو کلیدواژه دارد، البته می‌دانید چند کلیدواژه است، دوتای آن این است؛ مختال و فخور. مختال یعنی متکبر، فخر هم یعنی آن کسی که فخرفروشی می‌کند. این‌ها از چشم خدای متعال کلاً می‌افتند. اختیال و فخر، شخص را کلاً از نگاه رحمت خدای متعال خارج می‌کند. دیگر چیست؟ دیگری فرح است، شادخواری. انسان با داشتنی شاد می‌شود، این

می‌بینید این به جای این که سوار این ماشین باشد، این ماشین سوار اوست. مثال قدیمی‌اش خیلی قشنگ‌تر است، مثال قدیمی‌اش حکایت الاغ و صاحب الاغ است. قاعدتاً الاغ برای سوار شدن است، نه این که الاغ روی طرف سوار بشود. گفت «رحم بر عیسی کن و بر خر مکن / نفس را بر عقل خود سرور نکن.» پس گاهی این معادله برعکس می‌شود. پرده کنار برود می‌بینید به جای این که این آقا، این خانم مثلاً سوار این ماشین باشند، این ماشین است که سوار آن‌ها است. پس این می‌شود بدبختی. آن کسی که مثلاً یک وسیله‌ای تهیه کرده مدام جلوی چشم دیگران مانور می‌دهد، در واقع این الاغ سوار او شده است، این مرکب سوار او شده است،

شادی چیز بدی نیست. خوشحال است، خوشحالی او از این است که خدای متعال او را مورد لطف قرار داده است، این نعمت را به او داده است. از این خوشحال است، به این نمی‌گوییم فرح، فرح آن جایی گفته می‌شود که شخص گرفتار شادخواری است، یعنی شادی غیرطبیعی و شادی غیرطبیعی آن جایی است که شخص افتاده به دام فتنه شیطان. نتیجه‌اش می‌شود همین سروری که از آن غفلت تولید می‌شود. داشتن‌هایی که شخص را از خدای متعال غافل می‌کند. خیلی‌ها به خاطر داشتن‌ها غافل هستند، از آخرت غافل، از مرگ غافل، از انجام وظیفه بندگی غافل، از انجام مراسم شکر غافل، غافل است. علت غفلت او همین داشتن است. بنابراین کاش

این بدبخت روسیاه این را نمی‌داشت، اگر نداشت خیلی بهتر بود. این الان گرفتار شده به این خطرهای بسیار بزرگ. قرآن کریم یک تعبیری دارد که تکان دهنده است. فرمود خیلی‌ها بدبخت هستند، جزء اصحاب الیسار هستند، اصحاب الشمال هستند. «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ * بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا»^{۱۴}. این «کان فی اهلہ مسروراً» همیشه در خانه‌شان مشغول بخور و بنوش و بزن و برقص و بکوب و مثلاً علی الفرض این‌ها است. «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» این اصلاً حواسش نبود خدایی هست، آخرتی هست، قبری هست، قیامتی هست، حسابی هست، کتابی هست. اصلاً غافل بود،

۱۴ آیات ۱۳ الی ۱۵ سوره مبارکه انشقاق

سرور انسانِ مؤمنِ تراز، سرور ابدی است، این جا سراغ زندگی‌اش می‌روی او را به معنای انتفاع مادی مسرور نمی‌بینی، اتفاقاً محزون می‌بینی، این جا محزون است. حاصل این حزن خردمندانه سرور الابد است، ولی در سرای جاودانی مسرور است. اتفاقاً این جماعت کسانی هستند که خدای متعال به آن‌ها سرور خانوادگی ابدی می‌دهد. یعنی این‌ها آن طرف که رفتند خدا به آن‌ها بهشت خانوادگی می‌دهد، در بهشت خانوادگی مسرور هستند، لذا «فی اهلہ مسروراً» ولی سرور الابد. در حالی که این خوشحالی فانی دم دستی پیش پا افتاده است. این تفاوتش است.

﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾
 ﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ﴾
 این خیال می‌کرد هیچ وقت مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد. این خودش را کلاً از همه چیز آزاد می‌دانست. خدا می‌بیند که این دارد چه کار می‌کند. اگر این خوشحالی باشد، خوشحالی او ظاهری است، خوشحالی‌اش هم محدود به خودش و خانواده‌اش است. اصلاً توفیق توزیع سرور ندارد، «فی اهلہ مسروراً» در حالی که این می‌توانست با آنچه که خدای متعال به او داده صد نفر را، بعضی‌ها می‌توانند با آنچه که خدا به آن‌ها داده هزار نفر را خوشحال کنند. این سرورش سرور شخصی است، فقط برای خودش می‌خواهد، برای خانواده‌اش می‌خواهد، فی اهلہ مسروراً. نقطه مقابلش مؤمن است.

وسعت از منظر جلوه‌های زیست مادی

مغلوب چگونه است؟ شخصیت مغلوب این گونه است؛ سرور مازاد دارد، گرفتار فرح می‌شود، حاصل این سرور فخر است، «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ»^{۱۵} گرفتار فخر می‌شود. دائم به رخ این و آن می‌کشد. اگر خانه است، خدا به او امکاناتی داده است، باغی داده است، راغی داده است، ویلایی داده است، امکاناتی داده است، دائم این را به رخ این و آن می‌کشد. اگر وسیله‌ای هست مدام با این ویراژ بدهد، مدام این را می‌خواهد به‌روز کند، دائم مدلش را جلوی چشم دیگران پیشرفته کند. اگر خوراک است دائم می‌خواهد سفره‌اش را تنوع بیشتری بدهد. پس مثالش این‌ها می‌شود. بعد هم می‌رسد به شرایط خطرناک‌تر، از فرح و فخر

سعه مادی شامل دارایی می‌شود، ابزارها می‌شود می‌رود تا حد علم، مدرک، فرزند، مقام، همین چیزها است. کلمه سعه شامل همه این‌ها می‌شود. این اگر ظرفیتش باشد، ظرفیت باز به معنای جامع آن، یعنی عقلانیت، یعنی فهم، فهم درست، یعنی تشریح، انسان به قواعد شرع التزام داشته باشد، یعنی تقوا، متقی باشد، این‌ها ظرفیت است. یعنی وقتی مال آمد در محیط تقوا، این تقوایش غلبه داشته باشد بر مالش، بر ریاستش، بر دارایی‌هایش، بر علمش. در غیر این صورت عکس می‌شود، آن‌ها هستند که بر او غالب می‌شوند. آن وقت شخصیت می‌شود شخصیت مغلوب، شخصیت

دارد می‌شود وسیله بدبختی برای دیگران، یکی از آن جلوه‌های بدبختی عبارت است از نکبت ربا. مثلاً یک وسعتی دارند، این پولی را که دارد آن که مؤمن است قرض می‌دهد، کسی که این ابتلاء خطرناک را دارد ربا می‌دهد. این کجا و آن کجا؟ این سعادت می‌آورد برای دیگران، خوشحال می‌کند، گره‌شان را باز می‌کند، مال خودش هم برکت می‌کند. آن دیگری پولش را می‌اندازد در معاملات ربوی. حالا هزاران مثال دارد. مثلاً آن یکی اگر ریاست دارد با ریاستش عدالت و مهرورزی و گره‌گشایی و خدمت به دیگران را هدف قرار می‌دهد، اما این اگر ریاست دارد، ریاستش را وسیله می‌کند برای سوء استفاده از دیگران، ظلم به دیگران، تعدی به

می‌رسد به مقام جهنمی بالاتری، آن حالت اختیال است، تکبر است. «مختالاً فخوراً» گرفتار تکبر می‌شود. دچار خود برترینی و امثال این‌ها می‌شود. از این هم می‌رود بالاتر؟ بله، همه این‌ها زمینه می‌شود برای این که طرف علاوه بر این که گرفتار غفلت فردی و خانوادگی شد، از خدا و آخرت و مقصد ابدی و فضیلت‌های اخلاقی و این‌ها هم غافل می‌شود، علاوه بر همه این‌ها گرفتار یک خطر بزرگتر هم می‌شود و آن ظلم در باره دیگران است. با این امکاناتی که دارد شروع می‌کند به دیگران ستم کردن. یادتان هست یک وقت من مثال زدم برای شما، گفتم یک کسی مال دارد، مال او می‌شود وسیله خوشبختی برای دیگران، انفاق می‌کند. یک کسی مال

حقوق دیگران و امثال این‌ها. این اگر علم دارد علمش سودمند برای دیگران است، او اگر علم دارد علمش مضر برای دیگران است و هکذا فعلل و تفعلل. پس ببینید چه درخواست بزرگی است. «وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ» من را با داشتن امتحان نکن، یعنی گمراه نشوم. گمراهی‌هایش را هم برای شما توضیح دادم از این قبیل است. پس این هم شد یک مطلب.

آفات وسعت در زندگی، از منظر روایات

یک قصه‌ای هم دارد که قصه جالبی است، شنیدید که یک شخصی بوده به نام ثعلبه، این ثعلبه می‌آید خدمت پیامبر اکرم

(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌گوید «يَا رَسُولَ اللَّهِ اِدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالًا»^{۱۶}

اثبات الهداة ج ۱ ص ۳۲۲ ۱۶

یا رسول‌الله دعا کن خدا به من یک مالی بدهد. می‌داند دعای پیغمبر هم مستجاب است. می‌گوید خدای متعال یک مال خوبی، یک ثروتی به ما بدهد. حضرت فرمودند «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»، ببینید همین تعبیری است که من به کار بردم. پیغمبر به ثعلبه فرمودند: اندکی که بتوانی شکر آن را به جا بیاوری، چون هر داشتنی، هر وسعتی شکر می‌خواهد. یعنی وظیفه برای تو می‌آورد، هر داشتنی مسئولیت می‌آورد. آن اندکی که بتوانی شکر آن را عطا کنی بهتر از آن بسیاری است که از عهده آن برنمایی، «لَا تُطِيقُهُ» طاقتش را نداشته باشی. همان ظرفیتی که گفتیم. خلاصه این رفت دوباره آمد درخواست خود را تکرار کرد. قانع نمی‌شد. دوبار، سه

جلو، رفت جلو، رفت جلو و خلاصه چیزهایی تهیه کرد و گوسفندی تهیه کرد و شتری و بعد خدم و حشمی و تا دیگر نتوانست در مدینه بماند، یعنی دیگر نمی‌شد در شهر بماند، باید از شهر فاصله می‌گرفت تا بتواند این دامداری و این‌ها را اداره کند. کم‌کم این آقای ثعلبه‌ای که مرتب مسجد می‌آمد، دیدند دیگر از او خبری نیست، ثعلبه کجاست؟ مشغول گوسفندداری و شترداری و گاوداری و این‌ها شده است. خلاصه روز جمعه شد، حالا نماز جماعت را نمی‌آید حداقل نماز جمعه را بیاید. باز می‌دیدند خبری از او نیست. مدت‌هایی گذشت، پیامبر عزیزمان کسی را فرستاد که از او زکات بگیرد، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنْ

بار، خلاصه پیغمبر برای او دعا کرد. حضرت را قسم داد گفت «وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ» به آن کسی که تو را به حق مبعوث کرده «لَئِنْ رَزَقْنِي اللَّهُ مَالًا» اگر خدای متعال به من ثروت درست و حسابی بدهد «لَأُعْطِيَنَّ كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ» من حق هر کسی را اداء خواهم کرد. زکات می‌دهم، انفاق می‌کنم، سفره‌داری می‌کنم، به ایتام رسیدگی می‌کنم، به من مال بده من الان فقیر هستم. از این کارها انجام نمی‌دهم. پیغمبر را قسم داد. حضرت فرمود «فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْ ثَعْلَبَةَ مَالًا» پیغمبر هم دست به آسمان شد، گفت خدایا به این ثعلبه ثروت بده. می‌دانید چی شد؟ یک آدم فقیر، زندگی ضعیف از جهت مالی، یک دفعه شروع کرد به او رسیدن. کار او رفت

عاهده می‌بندند «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»^{۱۹} با خدا پیمان می‌بندند، می‌گویند خدایا اگر به ما بدهی ما چقدر صدقه می‌دهیم و جزء صالحین خواهیم بود، آن پول را، آن مال را، آن ثروت را، آن امکانات را در راه صلاح و سداد و خیر اجتماعی و این‌ها به کار خواهیم برد، «فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ...»^{۲۰} این عین همان جمله‌ای است که ثعلبه گفت، قسم خورد، گفت «وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ» اگر خدا به من پول بدهد چه خواهم کرد، حق هر ذی‌حقی را خواهم داد.

حالا این‌طور شد «فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» این‌ها را وقتی خدای متعال از فضل خودش به آن‌ها کرامت

صَلَاتِكَ سَكَنُ لَهُمْ...»^{۱۷} مأمور زکات از طرف پیغمبر آمد پیش آقای ثعلبه. الله اکبر، ببینید آدم به کجا می‌رسد. گفت که آقا زکات مال خودت را بده، درصد آن را محاسبه کن بده، از طرف چه کسی آمده است؟ از طرف پیغمبر (صلوات‌الله‌علیه) آمده است. ثعلبه گفت «هَذِهِ أُخْتُ الْجَزِيَّةِ»؛ جزیه آن است که می‌بندد بر یهود و نصارا و امثال این‌ها، مالیاتی است که باید اهل کتاب بدهد، این می‌شود جزیه. ثعلبه گفت این زکات هم که مثل همان است که، آمدی به زور این را از من بگیری. عامل زکات برگشت به پیغمبر گفت ثعلبه این‌طور گفت، عجب. آیه نازل شد «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ»^{۱۸} بعضی از این‌ها این‌گونه هستند که با خدای متعال پیمان می‌بندند،

۱۹ همان

۲۰ آیه ۷۶ سوره مبارکه توبه

۱۷ آیه ۱۰۳ سوره مبارکه توبه

۱۸ آیه ۷۵ سوره مبارکه توبه

حرف‌ها کدام است، خمس از کجا آمده است، واقعاً انکار می‌کنند. انکار این افراد در جایی که از سر آگاهی باشد مساوی کفر و ارتداد است، یعنی شخص می‌رود تا ارتداد، عجب. در درخواست چهارم می‌فرماید من را با داشتن امتحان نکن. پس این هم مطلب چهارم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسَمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ»، این شد چهار درخواست. ان شاء الله خدا توفیق بدهد باز حلقه آنسی باشد مطلب بعدی را عرض خواهیم کرد، عمری و توفیقی باشد. ببینید مطلب چقدر حیاتی است.

می‌کند «بَخِلُوا بِهِ» این جا گرفتار بخل می‌شوند، بخل می‌کنند. نه صدقه‌ای، نه انفاق، نه زکاتی، نه خمسی، هیچ خبری نیست. «وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرَضُونَ» تازه بالاتر از این‌ها، کاش فقط نمی‌داد، یعنی در مقام بخل می‌ماند، رفته جلوتر، «تولوا» رو برمی‌گرداند و از حق اعراض می‌کند، می‌گوید «هذا اخت الجزية» یعنی انکار هم می‌کند، رسید به مقام انکار. بعضی‌ها را داشتن نه فقط بخیل‌شان می‌کند، متکبر می‌کند بلکه گرفتار بی‌دینی می‌شوند، تکذیب آیات الهی می‌کنند. می‌گویند اگر این خمس دادن حکم خدا است ما قبول نداریم. اگر این زکات دادن حکم الهی است ما قبول نداریم. می‌گویند این‌ها را آخوندها درست کردند. این

مشیت الهی در نداشتن‌ها

خیلی‌ها برای داشتن وسعت زیاد دعا می‌کنند، خدای متعال چون خیرشان را می‌خواهد این دعا برای‌شان مستجاب نمی‌شود، دائم می‌گویند خدایا به ما بده، به فلانی دادی، به فلان کس دادی، به من ندادی، ولی نمی‌دانند که خدای متعال دوست‌شان داشته که نداده است، چون این ظرفیتش را ندارد، خدای متعال دوستش می‌دارد به او نمی‌دهد، بعضی‌ها این چنین هستند. ولی بعضی‌ها گیر می‌دهند، اصرار، الحاح، از این ور، از آن ور، به هر شکلی شده می‌خواهند خودشان را بدبخت کنند. مثلاً دارد که «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا...»^{۲۱} ما این را به چشم دیدیم، مثلاً «يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهْبُ لِمَنْ

يَشَاءُ الذُّكُورَ * أَوْ يَزُوِّجَهُمْ ذُرِّيًّا وَ إِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا...»^{۲۲} گفت به بعضی‌ها دختر می‌دهد، با دختر هم شروع می‌کند که از این آیه استفاده می‌شود که خلاصه در نگاه خدای متعال دخترها یک ترجیحی دارند، این یادتان باشد. «يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» به بعضی‌ها اگر خواست دختر می‌دهد، خوش به سعادت‌شان، اگر خواست پسر می‌دهد، گاهی هم پسر می‌دهد هم دختر می‌دهد، بعضی‌ها را هم خدای متعال عقیم می‌کند، «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» حالا یک مراجعه‌ای می‌کند دکتري، مثلاً دعایی، ذکری، فلان و این‌ها باز نمی‌شود، نشد یعنی نشد دیگر. ولی

۲۲ تو به

آیه ۵۰ سوره مبارکه شورا

۲۱

می‌آورد. این جا اول یک هشدار داد ولی بعد از هشدار می‌گوید بده بیاید. حالا چی را بده، آن «حسن الدعاء» است که ان شاء الله جلسه بعد با هم صحبت می‌کنیم، البته باز هم ادامه می‌دهد، جمله بعدی‌اش می‌گوید «وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِيَ كَدًّا كَدًّا» آن هم باز می‌خواهد. نه این که خدای متعال برای مؤمنین، برای خوبان، برای اهل تقوا سختی در معیشت را خواسته باشد، نه، جز معدودی از آن‌ها. ولی این هشدار را می‌دهد که اول از خدا ظرفیتش را بخواهید که گرفتار نشوید.

بعضی زمین و زمان را به هم می‌دوزند که هر طور شده این گیرش بیاید، وقتی گیرش آمد بعداً می‌فهمد که چه بلایی به سرش آمده است. بعضی‌ها الان در ذهن‌شان آمد که حاجی یعنی خوب است که ما همیشه در گرفتاری و مثلاً رنج و فقر و این‌ها زندگی کنیم؟ نه عزیز من، گفت «وَلَا تَفْتَنِّي بِالسَّعَةِ» بلافاصله دعای بعدی چیست؟ «وَأَمْنَحِنِّي حُسْنَ الدَّعَاءِ» یک زندگی شسته روفته تمیز خوشگل به من بده. جلسه بعد ان شاء الله برای شما می‌خوانم. دعا این قدر لطیف و جامع است. این جا این را مقدم کرد، علتش را هم به شما گفتم چیست؛ چون عموم مردم از خدای متعال وسعت می‌خواهند و خیال می‌کنند داشتن‌ها برای آن‌ها سعادت

درخشش نیروهای حزب الله در تحولات منطقه

رهبران شان را از بین می‌بریم، بعد هم یک عملیات سنگین، ضاحیه را می‌کوییم و زندگی را برای آن‌ها سخت می‌کنیم و آواره‌شان می‌کنیم بعد هم گروه زمینی‌مان تانک‌های مرکاوا و این‌ها هم می‌آیند و آن جا مستقر می‌شوند و پرچم صهیونیسم را آن جا هم برافراشته می‌کنیم. ولی کور خوانده بودند. به رغم آن محاسبات‌شان یک باره دیدند شگفتا، این حزب‌اللهی که با آن مواجه شدند نسل جدید فرماندهان‌شان مثل این که از قبلی‌ها، این‌ها مثل این که جوان‌تر هم هستند، قبلی‌ها یک خرده پیر شده بودند، جوان‌ترهایشان آمدند، عجب نترس، عجب شجاع، عجب دلاور. سازمان فرماندهی‌شان از هم نپاشید، جدی‌تر و منسجم‌تر هستند، خیلی

اوضاع منطقه الحمدلله خیلی خوب است. خبرهای دقیق‌تری در اختیار ما هست که نشان دهنده این است که به فضل پروردگار متعال، جبهه مقاومت مخصوصاً در لبنان هر روز قوی‌تر، جدی‌تر، مصمم‌تر، فعال‌تر دارد عمل می‌کند و این واقعاً شبیه به معجزه است. شبیه به معجزه است، یعنی بعد از آن شهادتی که برای رهبر حزب‌الله اتفاق افتاد، برای جانشین او اتفاق افتاد، برای فرماندهان حزب‌الله اتفاق افتاد، این‌ها گفتند دیگر ما کار را این جا تمام کردیم، به خیال خام خودشان، احمق‌ها این چنین فکر می‌کردند که دیگر کار تمام شد. گفتند اول یک بمباران شدید می‌کنیم، اول

آن مجاهد کبیر، سیدالشهدای جبهه مقاومت و یارانش و البته مستشاران‌شان، آن بزرگان ما، حاج قاسم عزیز ما که راهنمایی کردند، از همه بالاتر تدابیر حکیمانه و عالی امام عزیز، عالی قدر، حکیم، شجاع و فرزانه ما، که این چنین خوب توانسته کار را از آب در بیاورد که امروز رژیم صهیونیستی مثل خر توی گل مانده است، الان این حالت است. آتش بس قبول کند، روسیاه و بدبخت و شکست خورده است. آتش بس قبول نکند، روسیاه و شکست خورده است. به عملیات کشت و کشتار زن‌ها و بچه‌ها و مردم ادامه بدهد، روسیاه و شکست خورده است. دست بردارد، روسیاه و شکست خورده است. نمی‌داند چه خاکی بر سرش کند. از این بالاتر این حامیان

خوب دارد عملیات می‌کند. امکانات‌شان از بین نرفت، امکانات جدیدتری دارند می‌آورند، دائم موشک‌های جدید دارند رونمایی می‌کنند. تونل جدید نشان می‌دهند، پهادهای جدید نشان می‌دهند. یعنی چی؟ واقعاً بدبخت شده رژیم کثیف منحوس، نمی‌داند چه خاکی بر سرش کند. بعد گروه زمینی‌اش را برد، این‌ها یک بخش دیگری از توان رزم‌شان را در مواجهه با تانک‌ها و با نیروی زمینی، چند تا از این تیپ‌ها و لشگرهای رژیم صهیونیستی را زمین‌گیر کردند.

حزب‌الله خیلی فوق‌العاده درخشیده است. «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» این وعده خدای متعال است. از تدابیر خردمندانه، آینده‌نگرانه و آهنین سید حسن بزرگ و کبیر،

وَ الْبَحْرِ تَفَضَّلَ عَلَىٰ فُقَرَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْغَنَاءِ
 وَ الثَّرْوَةِ وَ عَلَىٰ مَرْضَىٰ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ
 وَ الصَّحَّةِ وَ عَلَىٰ أَحْيَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللِّطْفِ
 وَ الْكِرَمِ وَ عَلَىٰ أَمْوَاتِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ
 وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَىٰ غُرَبَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالرِّدِّ
 إِلَىٰ أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ
 بِمُحَمَّدٍ وَ إِلِهِ أَجْمَعِينَ.

از خداوند تبارک و تعالی
 می‌خواهیم به حق اولیائش،
 به حق مقربان درگاهش، به
 حق مولایمان اباعبدالله الحسین
 (علیه‌الصلوة والسلام) نصرت خاص
 خودش را بر جبهه مقاومت،
 بر حزب‌الله، بر حماس، بر
 انصارالله، بر حشد الشعبی و
 سایر گروه‌های جهادی نازل
 بفرماید. ان شاء الله بر این
 مردم مقاوم و مظلوم، صبر و

کثیفش هستند؛ آمریکایی‌های
 رژیم ایالاتی، منظورمان از
 آمریکایی‌ها رژیمش هست،
 این رژیم کثیف ایالات
 متحده است که آن دیگر چه
 خاکی بر سرش کند. حالا
 آن زنی که رأی بیاورد خاک بر
 سر می‌شوند، مرتیکه رأی
 بیاورد مضاعف خاک بر سر
 می‌شوند. نمی‌دانند چه خاکی
 بر سرشانند کنند، همه‌شان
 ماندند، واقعاً این چنین است.

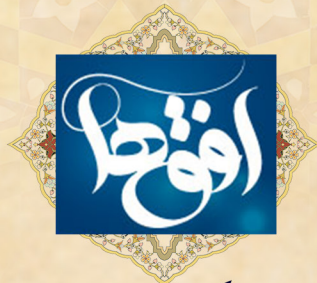
ان شاء الله خدای متعال
 هزیمت، روسیاهی و افول
 این‌ها را بیش از این نشان
 بدهد. الحمدلله جبهه مقاومت
 محکم، استوار، مخصوصاً در
 جبهه لبنان؛ حزب‌الله خیلی
 فوق‌العاده ظاهر شده است، الله
 اکبر. خیلی فوق‌العاده است.

«إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ وَ
 بِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبُرِّ

گشایش را کرامت بفرماید. به سایر مسلمانان توفیق یاری این مسلمانان مظلوم و غیور و مقام را کرامت بفرماید. ملت عزیز ما، رهبر عزیز ما را بیش از این در حمایت از جبهه مقاومت موفق و سربلند بفرماید. خدا را قسم می‌دهیم به حق اولیاء شهداء، شهدای جبهه مقاومت، در صدر سید الشهداء جبهه مقاومت، همه‌شان را با اولیاء خودش محشور بفرماید. امام راحل عظیم‌الشان، شهدایی که این بنا به یاد آنها است، شهدای هفت تیر، شهدایی که مجاور حرم مطهرشان هستیم، همه‌شان را از ما راضی بفرماید، ما را با شهادت به آنها ملحق بفرماید. برای استجاب دعاها هم یک صلوات بفرستید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد.»





افق‌ها؛ درنگی بر مسئله‌تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir © سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰
(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر